

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، پاییز ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۷، ص ۳۱ - ۵۰

چگونگی بیعت با امام علی(ع)

علی کریمی*

پس از قتل عثمان، اصلی‌ترین عامل رسیدن امام علی(ع) به قدرت، بیعت مردم با ایشان بود که همواره یکی از موضوعات مهم قابل بحث در تاریخ صدر اسلام می‌باشد.

نوشته حاضر، به بررسی تطبیقی و مختصر از چگونگی بیعت با حضرت، براساس کتاب ارزشمند نهج البلاغه و منابع مهم تاریخ اسلام که در فاصله قرن سوم تا دهم هجری تألیف یافته‌اند، پرداخته است تا در این خصوص، برخی از ابهام‌های موجود را رفع کند و به سؤالات مرتبط با آن پاسخ دهد.

واژه‌های کلیدی: عثمان، امام علی(ع)، خلافت، بیعت، نهج البلاغه. معاویه، طلحه، زبیر.

* مدرس گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نور.

مقدمه

در پاسخ به این سؤال که «علی (ع) چگونه به خلافت رسید؟» توجه به حوادث سیاسی قبل از این واقعه ضروری است. با مطالعه سیره پیامبر (ص) در می‌یابیم که تلاش پیامبر(ص)، فقط معطوف به تبلیغ دین نبود، بلکه آن حضرت درصدد بود تا حکومتی اسلامی برای تحقق برنامه‌های خویش تشکیل دهد. در این راستا انعقاد پیمان صلح حدیبیه با کفار قریش؛ اجابت درخواست اهل یثرب؛ بستن پیمان‌های عقبه اول و دوم؛ مهاجرت به یثرب و پی‌ریزی نظام سیاسی اسلام با بستن پیمان میان مردم آن شهر؛ جنگ‌های آن حضرت با مشرکان و ارسال نامه به پادشاهان کشورهای مختلف، چون هرقل و کسرا، همه بیانگر نگاه سیاسی پیامبر می‌باشد. با رحلت ایشان، ابوبکر در پی واقعه سقیفه به حکومت رسید. وی اندکی قبل از مرگش عمر را به جانشینی برگزید. عمر نیز بعد از ضربت خوردن به دست فیروز، شورایی مرکب از شش نفر را برای انتخاب خلیفه برگزید که حاصل آن به قدرت رسیدن عثمان بود.

بدین گونه، علی (ع)، بعد از رحلت پیامبر، به مدت ۲۵ سال از رسیدن به حکومت جامعه اسلامی دور ماند و تنها بعد از شورش‌هایی که بر ضد عثمان رخ داد و به قتل او منجر شد، به سبب گرایش و بیعت مردمی به خلافت رسید.

بررسی چگونگی بیعت با علی (ع) براساس برخی منابع مهم تاریخ اسلام

به طور کلی، دو دیدگاه درباره نحوه به حکومت رسیدن امام علی (ع) وجود دارد: ۱- بعد از قتل عثمان مردم، اعم از مهاجر و انصار، چون علی (ع) را شایسته‌ترین فرد برای خلافت می‌دانستند، به سراغ حضرت رفته و ایشان را به خلافت برگزیدند؛ ۲- اجبار شورشیان و تأکید آنان بر تعیین خلیفه‌ای برای سرپرستی جامعه، عامل اصلی در به قدرت رسیدن امام علی (ع) بوده است.

درباره بیعت طلحه و زبیر هم دو نظریه وجود دارد: ۱- با رضایت بیعت کردند؛ ۲- به

اجبار بیعت کردند.

[در این جا، دیدگاه‌های شماری از تاریخ نگاران مشهور را در این خصوص بررسی

می کنیم:]

منقری (د: ۲۱۲هـ)

از دیدگاه منقری، علی(ع) در حالی که از پذیرش قدرت اکراه داشت، با اصرار مردم که ایشان را شایسته این مقام می دانستند و برای جلوگیری از تفرقه، خلافت را پذیرفت. او به متمردان از بیعت و فشار شورشیان اشاره ای نکرده است؛ فقط ذکر می کند که طلحه و زبیر مدتی بعد، نقض بیعت کردند و معاویه هم گویا اصلاً بیعت نکرد. منقری به ذکر بیعت مردم با علی(ع) می پردازد و از قول آن حضرت در پاسخ به شرحبیل بن سمط کنندی می نویسد: «مردم به سوی من سرازیر شدند، در حالی که من خود را از این غوغا برکنار ساخته بودم. گفتند: دست بیعت بگشای و من امتناع کردم، باز گفتند: مهیای بیعت شو که جز تو را سزاوار نمی بینیم، من بیم داشتم، اگر امتناع کنم، تفرقه ایجاد شود، پس با آنان بیعت کردم، لیکن مرا چیزی بیمناک نساخت، جز شقاق و دشمنی آن دو نفر که با من بیعت کردند، طلحه و زبیر و مخالفت معاویه که سابقه ای در اسلام نداشت»^۱.

ابن سعد (د: ۲۳۰هـ)

وی معتقد است که همه صحابه رسول خدا (ص) در داخل و خارج مدینه و نیز همه مردم این شهر، در یک بیعت عمومی با رضایت و بدون هیچ گونه فشاری با علی(ع) پیمان بستند و هیچ کس از بیعت با آن حضرت امتناع نکرد. این در حالی است که مورخان بعد از ابن سعد، افرادی چون، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، سعد بن ابی وقاص، اسامه بن زید را جزء سرباز زندگان از بیعت با علی (ع) بر شمردند و به نظر می رسد که ابن سعد در ذکر نام این افراد در زمره بیعت کنندگان با علی (ع) اشتباه کرده است. بررسی مواضع سیاسی این افراد در قبال علی (ع) هم این دیدگاه را تأیید می کند. ابن سعد می نویسد: هنگامی که عثمان در ۱۸ ذی الحجه سال ۳۵ هـ کشته شد، مردم در فردای آن روز با

علی(ع) بیعت کردند. طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، عمار بن یاسر، اسامه بن زید، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، خزیمه بن ثابت و همه صحابی رسول خدا در داخل و خارج مدینه، با علی(ع) بیعت کردند.^۲ البته ابن سعد اشاره می‌کند که طلحه و زبیر مدتی بعد گفتند: ما از بیعت کردن با علی(ع) ناراضی بودیم.^۳ به همین دلیل با کمک عایشه، واقعهٔ جمل را ایجاد کردند.

ابن قتیبه (د: ۲۷۶ هـ)

وی با اندکی اختلاف، در مقایسه با روایت ابن سعد و منقری، درباره چگونگی به حکومت رسیدن علی (ع) و عوامل مؤثر بر آن می‌نویسد: مردم در هنگام صبح در مسجد جمع شدند و در حالی که عقلشان به جایی نمی‌رسید، اغلب آنان از قتل عثمان پیشیمان بودند و طلحه و زبیر را به این کار متهم کردند. آنان در دفاع از خود سخنانی گفتند، پس زبیر گفت: ما در این کار مشورت کردیم که با علی (ع) بیعت کنیم، مردم بر خاستند و به خانه علی (ع) رفتند و گفتند: ما ناچار به داشتن امیری هستیم و تو به این کار سزاواری، دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم. علی (ع) گفت: این کار بر عهده شما نیست و بر عهده اهل شورا و بدر است. پس هر کس که آنها برگزیدند او خلیفه است، مردم او را ترک کردند، اما عده‌ای چنین گفتند: اگر خبر کشته شدن عثمان در حالی که با کسی بیعت نشده در مناطق مختلف پخش شود، هر کس می‌تواند قیام کند و در آن صورت ایمن نخواهیم بود، پس به سوی علی (ع) باز گردید و او را ترک نکنید، اشتر نخعی به علی(ع) گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم، یا این که برای سومین بار چشمان تو را گریان می‌کنیم و پیوسته این سخنان را تکرار می‌کرد و علی (ع) را از آشوب می‌ترساند. وی هم‌چنین تأکید کرد: کسی به غیر از او سزاوار نیست، پس علی (ع) دست خود را دراز کرد و اشتر و کسانی که با او بودند، بیعت کردند و به سراغ طلحه رفتند و در حالی که ریش او را گرفته بودند، وی را آوردند و گفتند: بیعت کن، او به زبان بیعت کرد و از دست دادن خودداری کرد.^۴

از این روایت نکات جدیدتری در مقایسه با منابع قبلی استنباط می‌شود: پشیمانی مردم از قتل عثمان؛ متهم شدن طلحه و زبیر به قتل عثمان و تلاش آنها در زدودن این اتهام؛ نقش زبیر در روی کار آوردن علی (ع) و رفتن مردم به نزد علی (ع) برای بیعت؛ سخنان علی (ع) مبنی بر این که انتخاب خلیفه بر عهده شورا و اهل بدر است؛ ترس مردم از عدم انتخاب رهبر و وقوع شورش؛ فشار اشتر نخعی به علی (ع)؛ پذیرش بیعت مردم از جانب علی (ع) و رفتن به سوی طلحه و بیعت گرفتن اجباری از او. همچنین از گزارش ابن قتیبہ استنباط می‌شود که عایشه، عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، و محمد بن مسلمہ از بیعت با علی (ع) خودداری کردند و حضرت نیز برای بیعت به آنان فشاری نیاورد.

دینوری (د: ۲۸۲ هـ)

از دیدگاه وی، نقش اساسی در به قدرت رسیدن علی (ع) را شورشیان، به خصوص رئیس آنها، غافقی، ایفا کرده‌اند. همچنین از گزارش او تأکید علی (ع) بر بیعت همگانی مردم با آن حضرت و جایز نبودن بیعت‌شکنی استنباط می‌شود. دینوری می‌نویسد: بعد از کشته شدن عثمان، مردم سه روز بدون پیشوا بودند و شخصی به نام غافقی با مردم نماز می‌خواند، پس مردم با علی (ع) بیعت کردند و [آن حضرت] چنین فرمود: شما با من همان گونه که با کسان پیش از من بیعت شده است، بیعت کردید و حق اختیار پیش از بیعت است.^۵ از روایت دینوری در می‌یابیم که افرادی چون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمہ انصاری و معاویه از بیعت با علی (ع) خودداری کردند.

ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (د: ۲۸۳ هـ)

بنابر روایت او، علی (ع) به علت فشار مردم و بعد از پذیرش شروط ایشان و قول مردم به همکاری و وحدت، به ناچار خلافت را پذیرفت. او هم علی‌رغم آن که پذیرش خلافت علی (ع) را از سوی برخی تایید می‌کند، به متمردان بیعت اشاره‌ای نمی‌کند، اما معتقد است بیعت با علی (ع) از روی رضایت بود و حضرت از هیچ کس، از جمله طلحه و زبیر، به زور بیعت نگرفت. مؤلف *الغارات* در زمینه به حکومت رسیدن علی (ع) و درخواست

مردم بر این امر می‌نویسد: بر سر من ازدحام کردید، تا گمان بردم، یک‌دیگر را خواهید کشت، یا مرا خواهید کشت، گفتید: با ما بیعت کن، دیگری را نیابیم و جز تو را نپسندیم، با ما بیعت کن؛ متفرق نشویم و اختلاف کلمه نخواهیم داشت. من با شما بیعت کردم و مردم را به بیعت خود فرا خواندم و هر که به دل خواه با من بیعت کرد، پذیرفتم و هر کس سر باز زد او را وادار بدان نکردم و به حال خود گذاردم. طلحه و زبیر بیعت کردند و اگر نکرده بودند من به زور آنها را وادار نمی‌کردم.^۶

یعقوبی (د: ۲۸۴ هـ)

او در گزارش خود، متمردان از بیعت با علی (ع) را سه نفر می‌داند که هر سه، با علی(ع) کینه‌های شخصی داشتند. او به حمایت انصار و مالک از علی (ع) در واقعه بیعت و نیز بیعت طلحه و زبیر با امام (ع) و حمایت آنان از حضرت هم اشاره می‌کند. یعقوبی می‌نویسد: علی (ع) در ذی الحجه سال ۳۵ هـ به خلافت رسید و طلحه، زبیر، مهاجران و انصار با او بیعت کردند؛ اولین کسی که با او بیعت کرد، طلحه بود، سپس طلحه و زبیر برخاستند و گفتند: ما با تو بیعت می‌کنیم و تعهد می‌کنیم که بیعت گرفتن از مهاجران بر عهده ما باشد و ابو هیثم بن تیهان، عتبه بن عمر و ابو ایوب هم گفتند: با تو بیعت می‌کنیم و عهد می‌کنیم که بیعت گرفتن از مهاجران بر عهده ما باشد و مردم به جز مروان بن حکم، سعد بن عاص و ولید بن عتبه، با علی (ع) بیعت کردند.^۷

او در ادامه به دلایل سرپیچی این سه نفر و سخنان برخی از انصار، چون ثابت بن قیس، خزیمه بن ثابت و مالک اشتر در حمایت از علی (ع) اشاره می‌کند.

طبری (د: ۳۱۰ هـ)

وی با آن که خود اذعان دارد، مورخان قبل از او در خصوص چگونگی به حکومت رسیدن علی (ع) اختلاف نظر دارند، تلاش کرده است تا اجماع دیدگاه آنان را نقل کند و البته روایت او مفصل‌تر و حاوی اطلاعات بیشتر و متنوع‌تری در این باره است. طبری به طور کلی با ذکر سلسله راویان، شش گزارش درباره بیعت مردم با علی (ع) ذکر می‌کند.

براساس روایت محمد بن حنفیہ، مردم بعد از قتل عثمان به علت سابقہ و خویشاوندی علی (ع) با پیامبر بہ او روی آوردند و وزارت علی (ع) را نپذیرفتند، بلکہ بہ صورت علنی، با او در مسجد بیعت ہمگانی کردند.

روایت ابو بشر عابدی، علاوہ بر درخواست و اصرار مردم، از جملہ طلحہ و زبیر، و خودداری اولیہ علی (ع) و اصرار مردم، بر این امر تأکید می کند کہ علی (ع) خلافت را با شروطی پذیرفت (بی نظر مردم کاری نکند و کلید بیت المال در دست او باشد).

براساس روایت شعبی، علی (ع) بہ تقلید از عمر خواہان تعیین خلیفہ بہ وسیلہ شورا بود، اما عدہ ای کہ در رأس آنها اشتر بود، بہ سبب ترس از وقوع شورش و ہرج و مرج در نبود خلیفہ، با علی (ع) بہ زور بیعت کردند.

روایت ابو عثمان، با اشارہ بہ نقش شورشیان مصر، فشار آنها را عامل اصلی قرار گرفتن علی (ع) در مسند حکومت می داند. ہمچنین براساس این گزارش، شورشیان ہیچ برنامه ای برای بعد از قتل عثمان نداشتہ، خود را نیز شایستہ خلافت نمی دانستند، بلکہ این امر را برعہدہ مردم مدینہ می دانستند. ہمچنین گرایش آنان در وہلہ اول بہ علی (ع) و سپس بہ طلحہ و زبیر بودہ است.

براساس روایت زہری، طلحہ و زبیر با زور افرادی چون اشتر از ترس جان خویش با نارضایتی بیعت کردند. آنان پیشنہاد علی (ع) مبنی بر بیعت با آنها را تاکتیکی از جانب آن حضرت برای مہار خویش تلقی کردہ، آن را جدی نپنداشتند. زہری ہمچنین اشارہ می کند کہ علی (ع) درخواست طلحہ و زبیر مبنی بر واگذاری امارت کوفہ و بصرہ را رد کرد.

براساس روایت عبداللہ بن حسن، اغلب رؤسای انصار، از جملہ زید بن ثابت (مسئول دیوان و بیت المال عثمان)، کعب بن مالک (مأمور عثمان بر زکات طایفہ مزینہ)، حسان بن ثابت (شاعری کہ بہ چیزی اہمیت نمی داد)، مسلمہ بن مخلد، ابو سعید خدری، محمد بن مسلمہ، نعمان بن بشیر و رافع بن حدیج، خضالہ بن عبید و کعب بن عجرہ، کہ بہ عثمان علاقہ داشتند، چون احساس کردند در عہدہ علی (ع)، دیگر امتیازات عثمانی را نخواہند داشت، از بیعت با او خودداری کردند. اہمیت این روایت زمانی مشخص می شود

که با روایت یعقوبی، مبنی بر بیعت انصار با علی (ع) مقایسه گردد و در نتیجه، متوجه می‌شویم که آن دسته از انصار که با علی (ع) بیعت کردند از رؤسای قوم و طبقات بالای جامعه نبودند یا حداقل از امتیازات عثمان بهره‌ای نداشتند.

براساس روایت آخر طبری، طلحه و زبیر و برخی از صحابه با شرط اجرای حدود (قصاص قاتلان عثمان) بیعت کردند.^۸

ابن اعثم (د: ۳۱۴ هـ)

او می‌نویسد: همه مردم اعم از مهاجر، انصار و شورشیان، بعد از قتل عثمان در مسجد جمع شدند. افرادی چون عمار یاسر، ابو الهیثم بن تیهان، رفاعه بن رافع، مالک بن عجلان، ابویوب و خالد بن یزید، شیفته‌تر از دیگران بودند و عمار یاسر درباره فضایل علی(ع) سخن گفت. پس علی (ع) خواست، مردم با طلحه و زبیر بیعت کنند و آنها نپذیرفتند و علی (ع) را به لحاظ سابقه، فضیلت و قرابت با رسول خدا مناسب‌تر دانستند و با او بیعت کردند. فردای آن روز، مهاجران، انصار، اشراف، بزرگان عرب و عجم، مردم طبقات متوسط، موالی، حشم و هر کس در مدینه بود، همه با رضایت با علی (ع) بیعت کردند.^۹

ابن اعثم هم از فشار شورشیان و متمردان از بیعت ذکری نمی‌کند و بیعت طلحه و زبیر و همه صحابه و ساکنان مدینه را با رضایت می‌داند. دو نکته مهم از روایت ابن اعثم به دست می‌آید: یکی، پیش‌دستی علی (ع) در عرضه خلافت به طلحه و زبیر، به منظور جلوگیری از مخالفت احتمالی بعدی آنها و دیگری، نقش خاص یاران علی (ع) در جریان بیعت با آن حضرت.

ابن عبد ربه (د: ۳۲۸ هـ)

دیدگاه وی نیز از اصرار بسیار زیاد مردم به علی (ع) در پذیرش خلافت حکایت دارد.^{۱۰}

مسعودی (د: ۳۴۵ هـ)

این مورخ شهیر، تنها به ذکر چند کلمه اکتفا می‌کند: «در همان روزی که عثمان

کشته شد، مردم با علی (ع) بیعت کردند»^{۱۱} و اندکی بعد «ابوموسی از مردم کوفه برای علی (ع) بیعت گرفت»^{۱۲}، اما گروهی از انصار و جمعی از بنی امیه که به عثمان گرایش داشتند و افرادی چون سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر از بیعت با علی (ع) خودداری کردند.

مقدسی (تألیف ۳۵۵ هـ)

به عقیده وی، مردم در دوران عثمان هم از علی (ع) به عنوان خلیفه بعد یاد می‌کردند و چون عثمان کشته شد، همگان به صورت علنی با علی (ع) بیعت کردند و جز مردم شام و معاویه، همه خلافت او را پذیرفتند.^{۱۳}

ابو علی مسکویه رازی (د: ۵ هـ)

مباحث وی، ترکیبی از نوشته‌های طبری و منابع قبل از اوست و چیز جدیدی به همراه ندارد.^{۱۴}

ابن عساکر (د: ۵۱۷ هـ)

این مورخ به نقش انصار در روی کار آوردن علی (ع) توجه بیشتری دارد. او معتقد است بیعت اولیه با علی (ع) در خانه عمر بن محض انصاری روی داد، سپس در مسجد بیعت همگانی انجام شد و همه مناطق اسلامی، جز سوریه و فلسطین که تحت سلطه معاویه بودند، آن را پذیرفتند. نکته مهم روایت ابن عساکر تأکید بر این است که افرادی چون عمار، ابو جهم بن حذیفه و برخی دیگر از انصار، به دلیل نقشی که در قتل عثمان ایفا کرده بودند، حاضر نبودند با کسی که خواهان قصاص قاتلان عثمان است، بیعت کنند.^{۱۵}

نویسنده کتاب مجمل التواریخ و القصص (تألیف: ۵۲۰ هـ)

از دیدگاه وی، علی (ع)، زمانه را برای پذیرفتن خلافت نامناسب می‌دانست و تنها پس از اصرار زیاد آن را پذیرفت. نکته دیگر آن که علی (ع) خود را شایسته آن می‌دانست که خلیفه شورای منتخب عمر باشد.^{۱۶}

ابن اثیر (د: ۶۳۰ هـ)

روایت او شباهت بسیاری به روایت طبری دارد و هر دو دیدگاه را نقل کرده است. نکته در خور توجه در روایت ابن اثیر، خودداری سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر از بیعت با علی (ع) است، که آن را به بیعت مردم منوط نموده‌اند.^{۱۷} اما ابن اثیر مشخص نکرده است قصود آنها از مردم چه کسانی بودند؛ چه، اکثر مردم مدینه و شورشیان، بیعت علی (ع) را پذیرفته بودند.

ابن عبری (د: ۶۸۵ هـ)

وی، پس از گزارش تمرد بنی امیه؛ مانند معاویه، مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عتبه و نیز صحابه طرفدار عثمان و عایشه، در دو روایت مختلف، هم به بیعت طلحه و زبیر و هم به اجبار آنان در بیعت اشاره می‌کند.^{۱۸}

ابن طباطبا (د: ۷۰۹ هـ)

روایت او حکایت از اصرار بیش از حد مردم و امتناع اولیه و پذیرش ثانویه علی (ع) دارد.^{۱۹}

نویری (د: ۷۲۳ هـ)

وی در روایت خود، شرح مفصل‌تری از به حکومت رسیدن امام علی (ع) ارائه می‌کند و هر دو دیدگاه؛ یعنی «اصرار مردم بر بیعت» و «فشار شورشیان» را ذکر کرده است. نکات مهم روایت او عبارتند از: بیعت آغازین مردم با علی (ع) در خانه‌اش یا در محله بنی عمرو بن مبدول؛ پرخاش کردن علی (ع) بر مالک که خواهان فشار بر سعد برای بیعت گرفتن بود؛ شادی مصریان از بیعت با علی (ع)؛ اظهار نارضایتی مردم کوفه و بصره از این که باید تابع مردم مصر باشند؛ بیعت تأخیر کنندگان با علی (ع) به شرط اجرای احکام قرآنی؛ پاسخ علی(ع) به کسانی که خواهان قصاص عثمان بودند؛ نقش شورشیان مصر در قتل عثمان؛ انتخاب علی (ع) از سوی اهل شورا و مردم مدینه؛ و امتناع طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر از پذیرش خلافت.^{۲۰}

ابن خلدون (د: ۸۰۸ هـ)

در میان مورخان، وی تنها کسی است که بر بیعت مردم با علی (ع) به خلافت، اشکالاتی وارد کرده است. او پس از بیان استقبال مردم به علی (ع) و امتناع وی از پذیرش خلافت، در ادامه می‌نویسد: چون مردم به علی (ع) گفتند: اگر نپذیری، به اسلام آسیب می‌رسد و بر این امر اصرار کردند، خلافت را پذیرفت، ولی طلحه و زبیر به زور مالک و حکیم بن جبلة بیعت کردند. ابن خلدون، مدعی است بیعت با علی (ع) با حضور همه مردم و صحابه بزرگ نبوده است؛ چه، بسیاری از مردم و صحابه بزرگ در هنگام قتل عثمان در شهر نبودند. از آن طرف، همه کسانی که در شهر بودند، متفقاً با علی (ع) بیعت نکردند، بلکه برخی از سران مهاجر و انصار از بیعت خودداری ورزیدند و عده کمی از مردم شهر - و نه اهل حل و عقد - او را انتخاب کردند. ابن خلدون، از سکوت علی (ع) در قتل عثمان و به تأخیر انداختن خون‌خواهی او انتقاد می‌کند و حتی می‌نویسد: برخی بر این عقیده‌اند که بیعت با علی (ع) انجام نیافته است. او هم چنین با تفصیل بیشتری به ذکر سرباز زندگان از بیعت می‌پردازد.^{۲۱}

سیوطی (د: ۹۱۱ هـ)

وی فقط به ذکر روایت ابن سعد در خصوص چگونگی بیعت با علی (ع) و حوادث بعد از آن می‌پردازد.^{۲۲}

* * *

در حالی که همه مورخان، بیعت مردم با حضرت علی (ع) را در ماه ذوالحجه سال ۳۵ هـ می‌دانند، به جز ابن عساکر که معتقد است این بیعت در سال ۳۵ یا ۳۶ روی داد، در روز آن اختلاف نظر وجود دارد؛ ابن سعد این رویداد را در روز جمعه ۱۸ ذوالحجه سال ۳۵ یا فردای کشته شدن عثمان می‌داند. یعقوبی آن را در روز سه‌شنبه هفت شب مانده از ذوالحجه سال ۳۵ می‌داند. ابن اعثم آن را در فردای کشته شدن عثمان، مسعودی در روز کشته شدن عثمان، دینوری سه روز بعد از کشته شدن عثمان، یعنی ۲۱ ذوالحجه سال ۳۵،

طبری روز جمعه ۵ روز مانده از ذوالحجه؛ یعنی پنج روز بعد از کشته شدن عثمان یا روز کشته شدن عثمان، ابن عساکر در ذوالحجه سال ۳۵ یا ۳۶، ابن اثیر روز کشته شدن عثمان یا فردای آن روز یا پنج روز بعد از آن، ابن عبری، جمعه ۲۸ ذوالحجه سال ۳۵، نویری، جمعه پنج روز باقی مانده از ذوالحجه سال ۳۵ یا پنج روز بعد از قتل عثمان، می‌دانند.

به هر حال از خلال مطالعه منابع تاریخی به دست می‌آید که بعد از کشته شدن عثمان و بروز شرایط بحرانی، مردم به رهبر نیاز داشتند و چون علی (ع) در آن زمان شایسته‌ترین فرد برای کسب این مقام بود و از طرفی، اکثر رقبای اصلی او، چون طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر از قبول این امر امتناع ورزیدند، حضرت به سبب اصرار زیاد مردم و برای جلوگیری از بروز اختلاف، با ذکر شرایطی بیعت مردم را پذیرفت. طلحه و زبیر هم در آن موقعیت انقلابی با ملاحظه گرایش عمومی به علی (ع) در شرایط اضطرار و به امید مشارکت در حکومت، با ایشان بیعت کردند و چون چنین نشد با طرح بیعت اجباری و خون‌خواهی عثمان با حضرت مخالفت کردند.

بررسی چگونگی بیعت با علی(ع) بر اساس نهج البلاغه

در برخی از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار *نهج البلاغه* هم از داستان بیعت سخن رفته است که برای مثال در خطبه‌های ۲، ۳، ۶، ۳۰، ۳۲، ۵۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۰۵ و ۲۲۹ و نامه‌های ۶، ۵۲ و ۶۲ و کلمات قصار ۱، ۲۲، ۲۷ و ۲۰۹ (از ترجمه سید جعفر شهیدی) به این امر و مسائل پیرامون آن اشاره شده است.

آن حضرت در *خطبه شمشیه*، درباره نحوه بیعت مردم می‌نویسد: «ناگهان دیدم، مردم از هر سو روی به من نهادند و چون یال گفتار پیش هم ایستادند، چندان که حستان^{۲۳} فشرده گشت و دو پهلویم آزرده، به گرد هم فراهم و چون گله گوسفند بر نهاده به هم و به کار برخاستم».^{۲۴}

امام علی (ع) در ادامه این خطبه درباره علت پذیرش خلافت می‌فرماید: «لو لا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظّه ظالم و لا سغب مظلوم...: اگر این بیعت کنندگان نبودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمبار را برتنبند و به یاری گرسنگان بشتابند رشته این کار از دست می‌گذاشتم».^{۲۵}

آن حضرت در این خطبه علت پذیرفتن خلافت را سه عامل می‌داند: حضور حاضران، تمام شدن حجت به سبب وجود یاری کنندگان و عهد خداوندی در گرفتن حق مظلوم از ظالم.

امیر مؤمنان، در جایی دیگر درباره چگونگی هجوم و اصرار مردم می‌فرماید: «چنان بر من فشار آوردند که شتران به آبشخور روی آرند و چراننده پای بند آنها را بردارد و یکدیگر را بفشارند، چندان که پنداشتم، خیال کشتن مرا در سر می‌پروراندند یا در محضر من بعضی خیال کشتن بعضی دیگر دارند».^{۲۶}

امام علی (ع) در خطبه‌ای دیگر علت عدم پذیرش خود را اوضاع نابسامان زمانه معرفی می‌کند و از مردم می‌خواهد از او دست بردارند که اگر وی را به خلافت برسانند، آن گونه که خود تشخیص دهند، عمل می‌کند: «مرا بگذارید و دیگری را بدست آرید، که ما پیشاپیش کاری می‌رویم که آن را رویه‌هاست و خردها بر پای، همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناس گردیده و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم، با شما چنان کار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش کننده‌ای گوش نمی‌دارم و اگر مرا واگذارید، هم‌چون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارید، بهتر از دیگران، فرمانبردار و شنوایم، من اگر وزیر باشم، بهتر است تا امیر».^{۲۷}

آن حضرت در خطبه‌ای دیگر بیعت مردم با خود را آگاهانه می‌داند: «بیعت شما با من بی‌اندیشه و تدبیر نبود».^{۲۸}

امیر مؤمنان (ع) در جایی دیگر بیعت همه مردم را شرط خلافت نمی‌داند و بر این اساس برای غایبان حقی برای نقض بیعت قایل نیست و انتقاد آنان را رد می‌کند «به جانم

سوگند؛ اگر کار امامت راست نیاید، جز بدان که همه مردم در آن حاضر، باید چنین کاری ناشدنی نماید، لیکن کسانی که حاضرند و حکم آن دانند، بر آنان که حاضر نباشند، حکم رانند و آنگاه حاضر حق ندارد سر باز زند و نپذیرد و نه غایب را که دیگری را امام خود گیرد».^{۲۹}

امام علی (ع) انتخاب خلیفه را برعهده مهاجر و انصار - و نه همه مردم - می‌داند و چون اینان با او هم مثل خلفای قبل از او بیعت کردند، اعتراض معاویه را نمی‌پذیرد «شورا از آن مهاجران و انصار است، پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند کسی حق نافرمانی ندارد».^{۳۰}

آن امام همام، در خطبه‌ای دیگر معتقد است، تمام مردم شهر با خوش حالی با او بیعت کردند: «خوشنودی مردم در بیعت من بدان جا رسید که خردسال شادمان شد و سالخورده لرزان بدان جا روان و بیمار برای بیعت خود را بر پای می‌داشت و دختر جوان برای دیدن آن منظره سر برهنه دوان».^{۳۱}

امیر مؤمنان(ع) در خطبه‌ای دیگر به عدم اشتیاق و علاقه خود به خلافت و اصرار مردم اشاره دارد: «به خدا که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه، لیکن شما مرا بدان وا داشتید و آن وظیفه را به عهده‌ام گذاشتید».^{۳۲}

امام علی (ع) در جایی دیگر به بی‌توجهی خود به قدرت و نقش مردم در روی کار آوردن خود، بدون بخشیدن مال یا مقام و نیز به موضع طلحه و زبیر پس از بیعت و ادعای آنها در خون خواهی عثمان اشاره می‌کند: «من پی مردم نرفتم تا آنان روی به من نهادند و من با آنان بیعت نکردم، تا آنان دست به بیعت من گشادند و شما دو تن از آنان بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید و مردم با من بیعت کردند، نه برای آن که دست قدرت من گشاده بود، یا مالی آماده».^{۳۳}

به هر صورت آن چه از *نهج البلاغه* درباره بیعت رسیدن امام علی (ع) به دست می‌آید، این است که ایشان در مواردی خلافت را حق خود می‌دانستند که از سوی خلفای

قبل غصب شده بود؛ اما چون بعد از قتل عثمان، اوضاع زمانه را برای خلافت خویش مناسب نمی‌دید، در وهله اول از پذیرش آن خودداری ورزید تا مردم اتفاق کنند و شرایط او را بپذیرند و تنها زمانی که با اصرار مردم و تمام شدن حجت به سبب وجود یاران و عهد خداوندی مواجه شد، خلافت را پذیرفت. نکته مهم آن که حضرت علی(ع) پذیرش مردمی را عامل اصلی به فعلیت رساندن خلافت خود می‌داند و معتقد است همه مردم از جمله طلحه و زبیر بدون هیچ فشاری یا بخشش مال یا مقامی از روی رضایت با ایشان بیعت کردند. هم چنین حق انتخاب خلیفه را برعهده شورای مهاجر و انصار، اهل بدر یا اهل حل و عقد می‌دانست نه همه مردم و به نظر علی(ع) چون اینان بیعت می‌کردند، حکومت مشروعیت مردمی می‌یافت و مخالفت با آنان جایز نبود.

پی‌نوشت‌ها

۱. نصر بن مزاحم منقری، *واقعہ صفین*، ترجمہ کریم زمانی، (تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۴) ص ۱۱۹.
۲. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، (بیروت، دارصادر، ۱۴۰۵ هـ)، ج ۳، ص ۳۱.
۳. همان، ص ۳۲.
۴. ابن قتیبہ الدینوری، *الامامہ و السیاسہ*، تحقیق طہ محمد الزینی، (بیروت، دارالمعرفہ، ۱۳۸۸ هـ)، الجزء الاول، تلخیص از ص ۴۶ - ۴۷.
۵. ابو حنیفہ احمد بن داوود دینوری، *اخبار الطوال*، ترجمہ محمود مہدوی دامغانی، (تهران، نشر نی، ۱۳۶۴)، ص ۱۷۶.
۶. ابراہیم بن محمد ثقفی کوفی، *الغارات*، ترجمہ محمد باقر کمرہ‌ای، (بی‌جا، فرهنگ اسلام، ۲۵۳۶)، ص ۱۳۱ - ۱۳۲.
۷. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، الجزء الثانی، (بیروت، بی‌نا، ۱۳۷۹ ق)، تلخیص از ص ۱۷۸-۱۷۹.
۸. طبری، *تاریخ طبری*، ترجمہ ابوالقاسم پایندہ، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۲)، ج ۶، نقل بہ مضمون از ص ۲۳۲۹ - ۲۳۳۷.
۹. ابن اعثم کوفی، *الفتوح*، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، (تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲)، نقل با تصرف از ص ۳۸۹ - ۳۹۲.
۱۰. ابن عبدربہ، *العقد الفرید*، (قاہرہ، بی‌نا، ۱۹۵۳ م)، الجزء الرابع، ص ۳۱۸.

۱۱. مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶)، ص ۲۷۹.
۱۲. همو، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶)، ج ۱، ص ۷۱۰.
۱۳. مطهرین طاهر مقدسی، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴)، مجلد اول تا سوم، ص ۸۷۴ - ۸۷۵.
۱۴. ابوعلی مسکویه رازی، *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، (تهران، سروش، ۱۳۶۹)، ج ۱، ص ۴۲۳ - ۴۲۷.
۱۵. ابن عساکر، *ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ مدینه الدمشق*، تحقیق محمد باقر محمودی، الجزء الثالث، (بیروت، موسسه المحمودی، ۱۴۰۰ هـ)، ص ۱۲۳ - ۱۲۴ و ۳۴۰.
۱۶. مؤلف نامعلوم، *مجمل التواریخ و القصص*، تصحیح ملک الشعرا بهار، (تهران، چاپخانه خاور، ۱۳۱۸)، ص ۲۸۷.
۱۷. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، (بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ هـ)، الجزء الثالث، ص ۱۹۰ - ۱۹۴.
۱۸. ابن عبری، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه محمد علی تاج پور و حشمت الله ریاضی، (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴)، ص ۱۶۵.
۱۹. ابن طباطبا، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)، ص ۱۱۵.
۲۰. شهاب الدین احمد نویری، *نهایه الارب فی فنون الادب*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴)، ص ۱۰۵ - ۱۰۸.
۲۱. ابن خلدون، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بی تا)، ج ۱، ص ۵۹۱؛ همو، *مقدمه*، ترجمه محمد پروین گنابادی، (تهران، علمی و

- فرهنگی، (۱۳۶۶)، ج ۱، ص ۴۱۰ - ۴۱۱.
۲۲. جلال الدین السیوطی، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق، محمد یحیی الدین عبدالحمید، (مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ ق)، ص ۱۷۴ - ۱۷۵.
۲۳. برخی مفسران، حسنان را تعبیر به حسن (ع) و حسین (ع) کردند و بعضی دیگر آن را به معنای دو پهلوی دانستند. سید جعفر شهیدی در ترجمه *نهج البلاغه*، معنای دوم را پذیرفته است.
۲۴. شریف رضی، *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)، خطبه ۳، ص ۱۱.
۲۵. همان.
۲۶. همان، خطبه ۵۴، ص ۴۵، و خطبه ۱۳۸، ص ۱۳۵.
۲۷. همان، خطبه ۹۲، ص ۸۵.
۲۸. همان، خطبه ۱۳۶، ص ۱۳۶.
۲۹. همان، خطبه ۱۷۳، ص ۱۷۹.
۳۰. همان، نامه ۶، ص ۲۷۴.
۳۱. همان، خطبه ۲۲۹، ص ۲۶۲.
۳۲. همان، خطبه ۲۰۵، ص ۲۳۹.
۳۳. همان، نامه ۵۴، ص ۳۴۱.

منابع

- ابن الاثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، (بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ هـ. ق).
- ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، *الفتوح*، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول،

- (تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲).
- ابن خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه*، محمد پروین گنابادی، چاپ دوم، (تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۶).
- _____، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بی تا).
- ابن سعد، *الطبقات الكبرى*، (بیروت، دار صادر، ۱۴۰۵ هـ. ق).
- ابن عبدربه، ابو عمر احمد بن محمد، *العقد الفريد*، (قاهره، بی تا، ۱۹۵۳م).
- ابن العبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرن، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه محمد علی تاجپور و حشمت الله ریاضی، چاپ اول، (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴).
- ابن عساکر - ابوالقاسم علی بن الحسین، *ترجمه الامام علی ابن ابی طالب من تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق محمد باقر المحمودی، *الطبعه الثالثه*، (بیروت، مؤسسه المحمودی، ۱۴۰۰هـ. ق).
- ابن طباطبا، محمد بن علی، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چاپ سوم، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷).
- ابن قتیبه الدینوری، ابی محمد عبدالله ابن مسلم، *الامامه و السیاسه*، تحقیق طه محمد الزینی، (بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۸ هـ. ق).
- ثقفی کوفی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، *الغارات*، ترجمه محمد باقر کمره ای (بی جا، فرهنگ اسلام، ۲۵۳۶).
- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داوود، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول (تهران، نشر نی، ۱۳۶۴).
- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق محمد یحیی الدین

- عبدالحمید، الطبعه الاول، (مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ق).
- شریف رضی، **نهج البلاغه**، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ یازدهم، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶).
- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ طبری**، (تاریخ الرسل و الملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ششم، (چاپ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲).
- مسعودی، ابو الحسن علی ابن الحسین، **التنبیه و الاشراف**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵).
- _____، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶).
- مقدسی، مطهر بن طاهر، **آفرینش و تاریخ**، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴).
- مسکویه رازی، ابوعلی، **تجارب الامم**، ترجمه ابوالقاسم امامی، چاپ اول، (تهران، سروش، ۱۳۶۹).
- منقری، نصر بن مزاحم، **واقعه صفین**، ترجمه کریم زمانی جعفری، چاپ اول، (بی جا، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۴).
- نویری، شهاب الدین احمد، **نهایه الارب فی فنون الادب**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول، (تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴).
- یعقوبی، احمد بن یعقوب، **تاریخ یعقوبی**، (بیروت، بی نا، ۱۳۷۹ق).
- _____، **مجمعل التواریخ و القصص**، تصحیح ملک الشعرا بهار، (تهران، چاپخانه خاور، ۱۳۱۸).